

Unit 13 book 3

آمادگی سرنشین

وقتی شخصی سوار کشتی یا هواپیما است ، در آن سوار است.
آنها از روی کایاک بالا رفتند و از رودخانه پارو زدند.

عصبانی

وقتی فردی عصبانی است ، از شخصی یا موقعیتی ناراحت است.
وقتی کامپیوترش خراب شد به شدت عصبانی بود.

گلوله

گلوله یک شی فلزی کوچک است که از روی اسلحه شلیک می شود.
گلوله ها برای اسلحه های مختلف در اندازه های مختلف وجود دارند.

شیطان

شیطان در بعضی از ادیان یک روح شیطانی قدرتمند است.
کلیسا قول محافظت از شیطان را داد.

رانش

رانش به معنای حرکت آرام توسط باد یا آب است.
تکه بزرگ یخ در آب رانده می شود.

اجرا کردن

اجرا کردن به معنای وادار کردن فرد به پیروی از یک قانون است.
پلیس برای تضمین امنیت همه ، قوانین راهنمایی و رانندگی را اجرا می کند.

آبنما

فواره منبع آبی است که توسط مردم ساخته می شود.
یک چشمه زیبا در وسط پارک بود.

بندرگاه

بندرگاه منطقه ای از آب در امتداد ساحلی است که قایق ها در آن فرود می آیند.
در بندر چند قایق کوچک وجود داشت.

ساکن بودن

سکونت یعنی زندگی در یک مکان خاص.
هیچ کس در این شهر باستانی زندگی نمی کند.

رژه رفتن

رژه رفتن به معنای همراهی با دیگران با سرعت ثابت قدم زدن است.
سربازان در صف های مستقیم رژه رفتند.

میلیونر

میلیونر شخصی است که حداقل یک میلیون دلار داشته باشد.

او میلیونر شد زیرا با پولش باهوش بود.

بندر

بندر جایی است که کشتی ها برای بارگیری و تخلیه اشیا متوقف می شوند.

کشتی در بندر با مواد بارگیری می شد.

کلانتر

کلانتر افسر پلیس است که مسئولیت مساحت زیادی را بر عهده دارد.

کار کلانتری این بود که شهر را ایمن کند.

وحشت زده شدن

وحشت زده کردن به معنای ترساندن ناگهانی کسی است.

تصادف بلند زن خوابیده را وحشت زده کرد.

عرق کردن

عرق کردن به معنای از دست دادن مایعات بدن از طریق پوست است.

هر زمان که تمرین می کنم ، کاملاً عرق می کنم.

ماشه

ماشه بخشی از اسلحه است که فرد برای آتش زدن آن را می کشد.

مرد انگشت خود را روی ماشه اسلحه قرار داد.

متحد کردن

متحد کردن یعنی جمع کردن مردم یا اشیا کنار هم.

بچه ها با کارهای خوب خود سعی کردند جهان را متحد کنند.

ناو

ناو یک کشتی یا قایق بزرگ است.

ما در منطقه ی یک ناو لوکس گشت و گذار کردیم.

سفر دریایی

سفر مسیری طولانی است که با قایق یا هواپیما انجام می شود.

فضانوردان در یک سفر طولانی به ماه پرواز کردند.

عبادت

عبادت به معنای دوست داشتن و تکریم یک شخص ، چیز یا شخصیت مذهبی است.

بسیاری از مردم در سراسر جهان در یک کلیسا عبادت می کنند.

کلانتر دان

دن کلانتر شرور اوشن توون بود. دن به اندازه شیطان بی رحم بود. او پول می پرستید. دن میلیونر بود اما تقریباً هیچ چیزی به افسران پلیس خود پرداخت نکرد. پلیس بسیار عصبانی بود ، اما دن اهمیتی نمی داد. او فقط به پولش اهمیت می داد.

هر شخصی که در اوشن توون زندگی می کند از او بیزار است. دن قوانین ظالمانه ای را اعمال کرد. یک بار ، دان حتی برادر خودش را به خاطر انداختن یک سکه در چشمه به زندان انداخت! گاهی اسلحه خود را به هوا نشان می داد و ماشه را می

کشید. او نمی خواست گلوله ها به کسی اصابت کند. او فقط می خواست با صدای بلند مردم را بترساند.

سرانجام ، مردم اوشن توون به این نتیجه رسیدند که باید کلانتر دان را از بین ببرند. با درک آنها ، جمعیت تلاش کردند تا شهر را متحد کنند. آنها به سمت خانه دن حرکت کردند. وقتی به طرف در دویید ، از این منظره مبهوت شد. وقتی در را باز کرد ، جمعیت به طرف او پریدند. آنها با استفاده از طناب او را به صندلی بستند. دن فریاد زد: «دستانت را از من دور کن! من همه شما را برای زندگیتان در زندان می گذارم!»

جمعیت گوش ندادند. آنها دن را به بندرگاه بردند و او را سوار کشتی کردند. دن چنان ترسیده بود که شروع به تعریق کرد. او التماس کرد ، "اگر مرا رها کنی ، تمام پولم را به تو می دهم!"

جمعیت گفتند: "کلانتر ، ما به پول شما اهمیتی نمی دهیم. ما می دانیم که شما هرگز تغییر نخواهید کرد. ما شما را به سفری به وسط اقیانوس می فرستیم. "قایق از بندر خارج شد و دن دیگر هرگز دیده نشد. مردم به کلانتری جدید رأی دادند که مهربان و منصف بود.